27/9/90

ما در مورد عرضۀ احادیث کتاب صحبت می کردیم یکبار مروری بر احادیث که هست می کنیم و به سرعت توضیحاتی اگر لازم بود عرض می کنیم و بعد به جمع بندی بحث می پردازیم.

یکی از روایت ها صحیحۀ ایوب بن الحر است که در محاسن وارد شده است سندش هم این است از پدرش عن علی بن نعمان عن ایوب بن الحر نقل می کند سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول کل شیءٍ مردودٌ الی کتاب الله و سنّته و کل حدیثٍ لا یوافق کتابَ الله فهو زخرف» در سندش همۀ اشخاص ثقه هستند بلا اشکال؛ پدر صاحب محاسن محمد بن خالد برقی ممکن است مورد بحث باشد محمد بن خالد برقی را مرحوم شیخ طوسی با تعبیر ثقهٌ توثیق کرده است نجاشی در فقه الحدیث در موردش تعبیر کرده است بیصٌ فی الحدیث که نص در این است که مراد ضعف در جهات مانع از اخذ خبر یعنی تعمد الکذب عن الضبط بر می گردد نیست احتمالاً مراد نکته ای باشد که در رجال ابن غضائری اشاره شده که کان یروی عن الضقعاء و بعنمد المراسیل یعنی ضعفاء و یعتمدالمراسیل بیشتر از این از این عبارت در نمی آید معارض توثبق صریحی که نجاشی کرده نیست و آن مورد قبول است و مضافاً به این که اساساً محمد بن خالد برقی یکی از مشایخ عمدۀ محمد بن احمد بن عیسی است خوب پس محمد بن خالد برقی نمی تواند ضعیف باشد با این همه روایت هایی که از او نقل شده است احمد بن محمد بن عیسی و غیر او از بزرگان از این طبقه از او کرده اند ضعیف باشد، حسین بن سعید که معاصر محمد بن خالد است از محمد بن خالد روایاتی دارد؛ من یک رساله ای نوشتم که روایاتی که حسین به سعید از محمد بن خالد نقل می کند کیست که در آن جا هم اثبات کردم که مراد در آنجا همین محمد بن خالد برقی است، به هر حال کسی که معاصرینش مثل حسین بن سعید به او اعتماد داشته است و از او نقل می کردند، بیصٌ فی الحدیث اشاره به همین بحث روایت از ضعفاء و اعتماد به مراسیل است، یک مقداری در امر حدیث اهل توسعه بوده است ، روش متعارفی که محدّثین داشتند که از ضعفاء روایت نقل نمی کردند این روش را دنبال نکرده است اصل قضیۀ این است که چون موّرخ بوده است و اهل تاریخ بوده است که این ها یک مقدار در نقل احادیث توسعی بودند یعنی متفاوت بوده روش محدّثین با روش مورخین، یک تعبیری است در عبارات که می گویند علی سبیل اهل الاخبار که مراد از اهل الاخبار مورخین است، که آن سخت گیری هایی که اهل حدیث می کردند؛ حالا سخت گیری تعبیر بکنیم یا دقت نظر تعبیر بکنیم به هر حال محدّثین شرائط سختری را در نقل حدیث قائل بودند علی ایّ تقدیر در وثاقتش من حیث الجهات تردیدی نیست. که در بعضی از کتاب هایش رد پای تاریخ وجود دارد. که ایشان به عنوان مورخ محدّث بوده نه به عنوان فقیه محدث. علتش این است که حجیتی که فقیه در فقه به دنبال آن است مورخ به دنبال آن نیست که شرعاً بخواهد فتوا بدهد و بر طبق آن عمل کند. مرحوم مجلسی در بحار احادیثی که نقل می کند با رمز نقل می کند ولی به کتب فقهی اش که می رسد رمز را می گذارد کنار، چون کتاب فقهی اگر یک مقدار رمز اشتباه بشود مسأله خراب می شود لذا می گوید من دیگر با رمز کار ندارم، هر چند رمز باعث می شود که حجم کتاب کم شود که خودش یک ارزشی است ولی کتب فقهی تزئین به آن ظرافت هاست، خب مرحوم مجلسی به عنوان یک فقیه محدث می تواند این ها را از هم تفکیک کند ولی این ها این را تفکیک نکرده اند.

این روایت در کافی هم نقل شده است: «که غیر از پدر محمد بن خالد همه از ثقات هستند و تنها ایراد سند این روایت پدر محمد بن خالد است که او هم بحث جدّی در مورد وثاقتش نیست و تردید در وثاقتش هم نمی شود کرد. خب این روایت اول؛ آدرس این روایت این است: محاسن، ج 1 ، ص 220، ح 128؛ کافی، ج 1، ص 163؛ تقسیر عیاشی، ج !، ص 9، ح 4؛ که به طور مرسل از ایوب بن حر نقل کرده است.

روایت دوم صحیحۀ سعید بن کلیب معاویه بن اسدی است که در محاسن نقل شده است عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن کلیب بن معاویه اسدی عن ابی عبد الله علیه السلام قال: َما أَتَاكُمْ عَنَّا مِنْ حَدِيثٍ لَا يُصَدِّقُهُ كِتَابُ اللَّهِ فَهُوَ بَاطِل‏ » این روایت در محاسن ج1، ص 21، ح 129؛ تفسیر عیاشی، ج1، ص 9، ح 5؛ به طور مرسل از کلیب اسدی نقل کرده است؛ رساله فی النهر شیخ مفید ص 28 که مرسله از امام صادق علیه السلام نقل کرده است این هم حدیث دوم.

این روایت ها هر دو لا یصدق الله و یوافق کتاب الله بود ،که حالا باید بحث کنیم که آیا مراد از عدم موافقت این است که مخالفت داشته باشد یا این که مراد این است که حتماً باید یک شاهدی از کتاب موافقش باشد. دو دسته دیگر از روایات داریم که این دو دسته از روایات را به یکی از آن دسته بر می گردند آن دسته که می گوید ان الحدیث یخالف کتاب الله فهو باطلٌ یا زخرفٌ و امثال این ها؛ و یک دسته این است که کل حدیث شاهداً من کتاب الله که این به کدوم یک از این دو دسته بر می گردد آن چیزی است که باید بعداً بحث کنیم که شاید چندان مهم نیست، به دلیل این که هر دوی آن دو دستۀ دیگر هم خودشان معتبری هسنتد که حالا این هم به هر کدام از آنها برگردد آن قدر مهم نیست.

روایت سوم روایت عن ابی ایوب مدائنی عن ابن ابی عمیر عن الهشامین جمیعاً و غیرهما قال: که مراد از هشامین هشام بن حکم و هشام بن سالم است که از مشایخ ابن ابی عمیر هستند که هشام بن سالم بزرگتر بوده و هر دو از محدثین برجستۀ آن دوره هستند و ابو ایوب مدائنی توثیق خاصی در موردش نیست چون راوی هایی که این ابو ایوب دارد، راوی هایی هستند که یا خودشان ضعیف هستند و یا به هر حال یروی عن الضعفاء هستند، آن راوی یکی احمد بن محمد بن خالد برقی است و یکی علی بن محمد قاسم که تضعیف شده است و احمد بن محمد بن خالد برقی که یروی عن الضعفاء شده است، خیلی هم روایت زیاد نیست که از او نقل شده است. و دیگر راوی هایش هم زیاد مشهور نیستند. علی ایّ تقدیر این روایت در کافی با نقل های دیگر وارد شده است که نقل کافی سندش بی تضعیف است، عین همین تعبیر هم در کافی است البته کافی عن هشام بن حکم و غیره تعبیر کرده است.. آدرس این روایت هم محاسن، ج 1، ص 221، ح 130؛ کافی ، ج 1 ص 69، نقل کافی آقای صدر اشکالی در سندش وارد کردند که محمد بن اسماعیل عن الفضل بن شاذان عن ابن ابی عمیر عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي خُطْبَةٍ بِمِنًى أَوْ مَكَّةَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ مَا جَاءَكُمْ عَنِّي يُوَافِقُ الْقُرْآنَ فَأَنَا قُلْتُهُ وَ مَا جَاءَكُمْ عَنِّي لَا يُوَافِقُ الْقُرْآنَ فَلَمْ أَقُلْهُ و این ها یک تفاوتی از جهت متن دارد آن جا باطل و زخرف از این تعبیرات دارد ولی این جا فأنا قلت و أنا لم أقله این تعبیرات است، مرحوم آقای صدر این تعبیرات أنا قلت و فلم قلتُ را تعبیرات دالّ بر استنکار و تحاشی قرار داده است که حالا باید کلام مرحوم صدر را مورد بررسی قرار داد که اصلاً مراد از استنکار تحاشی چیست؟ و چه تفاوت این اقسام چند گانه ای که کردند آقای صدر دارد و این ها در کدام قسم بگنجانیم البته خوب چون روایت ها زیاد است خیلی از کدام دسته قرار دادنش زیاد مهم نیست.

اما در مورد سند این روایت محمد بن اسماعیل در سندش است که از فضل بن شاذان نقل می کند ایشان فرموده که مردد بین ثقه و غیر ثقه است، نه محمد بن اسماعیلی که در این سند است مردد نیست، محمد بن اسماعیل بن نیسابوری است ولی این توثیق صریح ندارد کسی اکثار روایت کلینی را از محمد بن اسماعیل بداند که ما می دانیم توثیق استفاده می شود، چون دعب مرحوم کلینی این بوده است که در کتابش از صحاح روایت نقل کند و پر کرده است کتابش را از محمد بن اسماعیل بنابراین هم مبنای کلی اکثار می تواند تصدیق داده بشود و هم خصوص کلینی هم می توانیم ما در این بیان مشایخش را توثیق کنیم، علاوه بر این است که این ها تعاریفی است که در کتاب ابن ابی عمیر آن طور که از تتبع موارد استفاده می شود و ما در طریق به کتب نیازی به بررسی سند نمی ببینیم، تکرر محمد بن اسماعیل عن فضل بن شاذان همش از ابن ابی عمیر است، بنابراین آن تقریبی که حاج آقا در چنین موارد تعبیر می کنند که می گویند در مواردی که منتهی به کتاب ابن ابی عمیر است یا این کتاب را مسلم می دانسته که این کتاب تشریفاتی بوده که هیچی یا اگر تشریفاتی هم نمی دانسته محمد بن اسماعیل را ثقه می دانسته به دلیل تکرری که کلینی این روایت را آورده است این بیانی که حاج آقا در مورد عبد الله بن الحسن علوی نوۀ علی بن جعفر را هم شبیه این دارند می گویند یا عبد الله بن الحسن که حمیری در قرب الاسناد زیاد از او روایت نقل کرده است ثقه می دانسته یا او را در سلسلۀ سند دخیل نمی دانسته تشریفاتی بوده کتاب علی بن جعفر را کتاب مسلمی می دانسته که به طرق عدیده وارد شده است و ذکر عبد الله بن الحسن صرف تشریفات دارد و یا نه، جنبۀ تشریفات ندارد و برای اثبات این کتاب به عبد الله بن الحسن اعتماد داشته که خود این اعتماد وثاقتش را اثبات می کند.علی ای تقدیر در صحت این روایت بحثی نیست. در نقل محاسن باید کلمه عن ابی عبد الله علیه السلام باید افتاده باشد کلمۀ قال هم خودش کاشف از این است که گویا افتادگی است. .

روایت بعدی معمولاً در کتاب ها نقل نکرده اند و تعبیرش هم یک مقدار تازگی دارد، سند روایت این است عن بْنُ فَضَّالٍ عَنْ عَلِيِّ عِن أَيُّوبَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَال قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا حُدِّثْتُمْ عَنِّي بِالْحَدِيثِ فَأَنْحِلُونِي أَهْنَأَهُ وَ أَسْهَلَهُ وَ أَرْشَدَهُ فَإِنْ وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَأَنَا قُلْتُهُ وَ إِنْ لَمْ يُوَافِقْ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا حُدِّثْتُمْ عَنِّي بِالْحَدِيثِ فَأَنْحِلُونِي أَهْنَأَهُ وَ أَسْهَلَهُ وَ أَرْشَدَهُ فَإِنْ وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَأَنَا قُلْتُهُ وَ إِنْ لَمْ يُوَافِقْ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ می گوید که اگر از من حدیثی برای شما نقل شده نحلل یعنی به من هدیه بدهید کنایه از این که به من نسبت بدهید می گوید گواراترین، سهل ترین وبهترین و ارشد یعنی رشید ترین و هدایتگرترین او را به من نسبت بدهید که خوب از کجا این قرائن را تشخیص بدهیم می گوید آن که موافق کتاب است این اوصاف را دارد و آنی که این اوصاف را ندارد نه، و ان وافق کتاب الله فانا قلت و ان لم یوافقه فلم أقله.

در سند این حدیث حسن بن علی بن فضال عن علیٍّ عن ایوب وارد شده است: که مراد از این اشخاص چه کسانی هستند؟ بله علی بن الحسن بن لقمان، علی بن اسباط ولی بیشترین کسی که هست علی بن عقبه بن خالد است، و علی ای که از ایوب نقل می کند صرفاً همین علی بن عقبه است. که در شرح حالش گفته اند ثقه ثقه و در وثاقتش بحثی نیست. اما در مورد ایوب دو نفر هستند که ایوب هستند حسن بن فضال به توسط علی بن عقبه از او نقل می کند، برای شناختن این سند دو تا جستجو کردم یکی فضال فعلش علی فعلش ایوب، یکی حسن به علی فعلش فضال، فعلش ایوب، که این هم برای شناخت ایوب مفید است و هم برای شناخت علی، یکی علی بن فضال عن علی بن عقبه که متنش هم مشابه متن های روایت مورد بحث ما است یکی از روایت های بحث ما هم هست که بعداً می خوانیم ما لم یوافق الحدیث القرانَ فهو زخرفٌ، علی بن عقبه عن ایوب خالی است عن سُمیده یکی هم ایوب بن حر است که روایت اول ما از همین ایوب بن حر بوده است. مواردی که وجود دارد: کافی، ج 1، ص 69، ح 4؛ ج2، ص 182، ح 3؛ ج3، ص 508، ح 16؛ معانی الاخبار، ص 242، ح 4؛ که سندهای این روایت ها مشابه این سند ها است که بعضی ها ابوب بن راشد است و بعضی ها ایوب بن حر است. که مردد بین این دو عنوان است. ایوب بن حر توثیق صریح دارند. رجال نجاشی و فهرست شیخ توثیق کرده اند. اما ایوب بن راشد ما توثیق خاص در موردش نداریم ولی امامیه ثقه علی التحقیق نوشته شده است که علی القاعده به خاطر روایت صفوان است. کافی، ج 5، ص 198، ح 27؛ روایت هایش خیلی زیاد نیست. تهذیب، ج 7، ص 56، ح 216؛ ایوب بن راشد روایت زیاد ندارد ولی همین روایت صفوان کافی است برای توثیق کردند او. این روایت هم بنابراین سنداً معتبر است البته حسن بن فضال خودش به عنوان فطحی شناخته شده است که حالا ممکن است موقع مرگش برگشته باشد که بعید نیست، بنابر نقلی که در رجال نجاشی آمده است ولی مشکل است که به مجرد این که بازگشت هنگام مرگ ما روایت هایش را صحیحه تصور کنیم بلکه روایت های او موثقه تلقی می شود اما خوب به هر حال معتبر است.

روایت بعدی معتبرۀ سکونی است که عن ابی عبد الله علیه السلام عن آبائه عن علی علیهم السلام قال إِنَّ عَلَى كُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً وَ عَلَى كُلِّ صَوَابٍ نُوراً فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوا بِهِ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ این روایت از محاسن، ج 1، ص 226، ح 150؛ کافی، ج 1، ص 61، ح1، قطعۀ اولش هم در ج 1، ص 64؛ وارد شده است، در امالی صدوق، مجلس 58، ح 16؛ از حسین به نوفل بقیعه اش یکی است. در تفسیر عیاشی، ج 1، ص 8، ح 2؛ این روایت را با یک اضافه ای در صدرش قال الْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبْهَةِ خَيْرٌ مِنَ الِاقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَةِ وَ تَرْكُكَ حَدِيثاً لَمْ تُرْوَهُ خَيْرٌ مِنْ رِوَايَتِكَ حَدِيثاً لَمْ تحصه ، می گوید شما اگر حدیثی را دیدید که شک دارید در صدورش، روایت را نقل نکنید.

28/9/1390

دربارۀ که روایت هایی که دستور عرضۀ حدیث روایت ها را بر کتاب داده صحبت می کردیم این روایت روایت سلیمان بن خواندیم بحث سندیش را کامل نکردیم خوب این کلیب توثیق صریح ندارد ولی حسابش تو جماعت نقل می کنند، و رجال نجاشی او را از جماعت نقل می کند و در فهرست جزء راوایان کتاب صفوان و ابن ابی عمیر قرار داده است و در بعضی از اسناد صفوان و ابن ابی عمیر از سلیمان بن کلیب روایت نقل می کنند این ها همه برای توثیق او کافی است و بحث هایی در کتب رجالی در مورد او وارد شده است که من وارد آن نمی شوم روایت هایی در کشی است که معلوم نیست مدح است یا ذم است که خیلی عبارت هایش معلوم نیست، ولی از مؤیدات وثاقتش این است که این کلیب همان شخصی است که در یک روایتی است که راوی می گویند إنَّ عندنا رجلاً یقال له ایّ الکیب هر چیزی از شما می رسد می گوید انا اسلّمه و سمیناه کلیب التسلیمَ ظاهراً مراد همین کلیب اسدی است که امام ترحّم می کند برای او می فرمایند که حالت تسلیم که همان اخلاص است که در مقام تعریف از او است. شبیه آن تعبیری که در مورد ابن ابی یعفور وارد شده است که آقا اگر شما از این درخت یک سیب بردارید و از وسط نصف کنید و بگوئید که نصفش حلال است و نصف دیگرش حرام است من قبول می کنم، این حالت بی چون و چرایی که این جا است که حضرت از این حالت او تمجید می کنند؛ کلیب این جا کلیب التسلیم تعبیر شده است کافی است یا کلیبَ التسلیم. کافی تعبیر کرده است کلیب التسلیم و در وسائل الدرجات کلیب النسیم تعبیر شده است. ما التسلیم حضرت فرمود: و الله الاخبار و الذین آمنوا و عملوا الصالحات ... در مقام مدح فوق العادۀ این شخص است، البته این سندی که الآن در رجال کشی است با علی بن اسماعیل شروع می شود عن حمّاد بن عیسی؛ این علی بن اسماعیلی که از حماد بن عیسی نقل می کند مراد علی بن اسماعیل بن عیسی پسر عموی احمد بن محمد عیسی است که از راه های وثاقتش اثبات می شود مثل اکثار بزرگان و روایت محمد بن احمد یحیی بن اشعری که همان استناد کافی است. بقیعۀ سند گیری ندارد. سند کافی دیگر علی بن اسماعیل هم در آن نیست.

یک نکته ای هم در مورد حدیث ایوب که حسن بن فضال عن ایوب نقل کرده بوده اذا حدثتم بحدیث ...من فَأَنْحِلُونِي را معنا می کردم به این که هدیه بدهید و هدیه را کنایه از نسبت دادن به من می دانستم، مرحوم مجلسی به یک معنای دیگر گرفته است می گوید کنایه از فاقبلوا است و نحله کنایه از قبول حدیث است یعنی قبول کنید و عمل کنید. انحلوا اذا اضاف قولاً قال غیره و ادعیت ... این باشد که خیلی خوب است یعنی به من نسبت بدهید، انتحال گاهی به معنای نسبت دروغ دادن هم است و فکر می کنم انتحال به معنای مطلق نسبت دادن است نه نسبت دادن دروغ است. که اگر به معنای مطلق نسبت دادن باشد خیلی خوب است. مرحوم مجلسی انحله را گفته ممکن است ضمیر هاء در ارشده را به مصدری که از انحله استفاده می شود بر گردانیم بعد نحله را هم کنایه از قبول گرفته بود می گوید: فاقبلوا انحله، فاقبلوا ارشده یعنی به بهترین وجه آنها را قبول کنید و وافق کتاب الله را استثناء از قبل گرفته است که خیلی بعید است. الا ای تقدیر بحث ما در مورد ان وافق کتاب الله ... است.

در بحار الانوار این روایت را این گونه آورده است که عن بن فضال عن علی بن ایوب که احتمالاً محرّف از علی عن ایوب است، که منظور از علی علی بن عقبه است و ایوب هم که ایوب بن الحر و ایوب بن راشد است.

علت این که تحریف می شوند به بن چون غریب است نام های تکی در سند، به خصوص اگر دو تا نام تکی کنار هم قرار گرفته باشد. حتی اگر ما باشیم و هیچ دلیل خارجی نداشته باشیم تبدیل علی بن ایوب به علی عن ایوب این قدر طبیعی نیست که تبدیل علی بن ایوب به علی عن ایوب، مهمترین قانون تصحیف تبدیل اغرب به اقرب است آن چیزی که نا مانوس تر است به چیزی که مأنوس تر تبدیل می شود، این است که آن چیزی که مانوس تر است آن تصحیف در مورد او باید قائل شد. ولی تبدیل اقرب به اغرب طبیعی نیست. در این موارد آن چیزی که طبیعی تر است تحریف صورت گرفته است. در اشعار شعراء هم این ذوق هست به خصوص در جایی که اعصار فرق بکند.

روایت دیگر معتبرۀ سکونی است که متنش را خواندیم که در سندش نوفلی و سکونی وارد شده است که عرض کردم سکونی که از توثیقی که شیخ در عده نسبت به او کرده استفاده می شود؛ فوق این توثیق در عده در مقام بیام توثیق سکونی است. عبارت شیخ در عده این است که ایشان می گوید که در مورد اخبار متعارض شرطش این است که اخبار متعارض باید شخصش صحیح مذهب و ثقۀ در کلام باشد و اگر کسی این اوصاف را نداشت می گوید اگر کسی صحیح المذهب نبود به دو شرط خبرش قبول می شود یکی این که معارض با فتاوای امامیه نباشد و به خاطر روایتی که از امام صادق علیه السلام وارد شده است که اگر روایتی از ما صادر نشده بود فانظرواالی ما رواه عن علی علیه السلام آن چیزی که از امام علی علیه السلام نقل کرده اند بپذیرید و قبول کنید لاجل ذلک عمل الطائفه و الاخبار جماعه سکونی و قیاس بن کلوب و دراج و حفص بن قیاس این ها را اسم می برد که سیاق کلام این است که این ها ثقاتی هستند که شرط وثاقت را دارند ولی شرط صحت مذهب را ندارند ایشان در این جا سه تا شهادت می دهد: یکی این که این جماعت ثقات هستند و اصحاب هم به روایت این جماعت عمل می کنند، نکتۀ سوم این است که وجه عمل اصحاب به روایت این ها آن روایت امام صادق علیه السلام که در صحت عمل به خبر صحت مذهب به طور کامل شرط نیست و در بعضی موارد صحت مذهب معتبر نیست جایی که با خبر و فتوای امامی مخالف نباشد و در مورد توثیق سکونی کاملاً روشن است که این روایت در مورد توثیق سکونی است. عبارت شیخ طوسی در عده این است بحث ترجیح احد الخبرین علی الآخر است، اما العداله المراعاه فی ترجیح احد الخبرین ان یکون الراوی معتقداً بالحق مستبصراً فی دینه متحجراً فی رایه غیر متهمه فی ما یرویه که محصلش صحت مذهب و وثاقت به معنای اعم از عدم تعمد کذب و عدم کثرت اشتباه مثل عدالت را به معنای وثاقت معنا می کنند؛ می فرماید و اما این و اما به نظر می رسد که از آن شرائطی که ما گفتیم شرط مخالف اعتقاد را داشته باشد ولی سایر شرائط را دارا است و اما اذا کان مخالفاً لللاعتقاد لاصل المذهب کانَّ سایر شرائط را دارد روا مع ذلک من الائمه علیه السلام نظر فی ما یرویه و ان کان هناک من طرق الموثوق بهم که مراد از موثوق بهم یعنی طرق امامی، تا این جا یکی از دلائلی که استدلال می کردند به آن که اگر کلمۀ وثوق اگر علی الاطلاق گفته می شد صحت مذهب هم از آن در می آید یکی این عبارت بود فان کان هناک من طرق الموثوق بهم یعنی طرق اشخاصی که از همه جهات به آنها اعتماد می شود هم از جهت وثاقت و عدالت و هم از جهت صحت مذهب، و ان لم یکن هناک ما یوجب اطراح خبره و هو ما یکون یوافقه وجب العمل به و ان لم یکن من الفرقه المحقه خبرٌ یوافقه و لا یخالفه و لا یطرحه قولٌ فیه این قید را هم می کند باید با فتوای آنها مخالف نباشد وجب ایضاً العمل به روی عن امام الصادق علیه السلام نزلت بکم حادثهٌ لا تجدونها حکمها روا (رُوِیَ) عنا فانظروا الی ، چند مرحله وجود دارد در این مورد این روایت: یکی این که آیا قابل استفاده است یا نه؟ دو م این که ایشان دارند شهادت می دهند که میگوید اصحاب به روایت سکونی و دراج و .. عمل کردند، سوم این که مستند عمل اصحاب هم این روایات هست و می خواهد بگوید که عمل اصحاب هم در این چارچوب است.

با توجه با فضای حاکم آن زمان که سعی می کردند که حضرت علی علیه السلام بایکوت بشود و از حضرت نقل نکنند این که شخصی بخواهد بر خلاف فضای موجود از حضرت علیه السلام روایت نقل کند و آن وقت سنی هم

باشد این خودش امارۀ بر صدق است.

در این که مراد از حفص بن قیاس و قیاس بن کلّوب و امثال این ها کسانی هستند که عامی ثقه هستند در آن بحثی نیست و ایشان هم شاید آن روایت را به این معنا فهیمده که ما رواه یعنی آن چیزی که ثقات عامه از حضرت علی علیه السلام نقل می کنند ولی من ذاتاً می خواهم که شاید مفاد این روایت این گونه نباشد که مرحوم شیخ فهمیده است. ممکن است مراد اعم از این باشد که راویش ثقه باشد یا راویش ثقه نباشد می خواهد بگوید که آن چیزی که عامه از حضرت علی علیه السلام نقل می کنند. شیخ طوسی این جا چند تا شهادت دارد یکی شهادت به وثاقت این افراد حفص بن قیاس و قیاس بن کلوب و ابن دراج و سکونی و دوم شهادت به این که طائفه در یک محدودۀ خاصی که مخالف با روایات و فتاوای امامی نباشد، نکته سوم این که وجه عمل اصحاب را هم این روایت می داند به خاطر روایتی که از امام صادق علیه السلام وارد شده است و این روایت را معتبره می داند. ما حالا فرض کنیم که این روایت را قبول نکردیم چون مرسله است و گفتیم عمل اصحاب هم به خاطر این روایت نیست چون این شهادت حسی نیست و حدسی است ولی آن دو شهادت دیگر مقبول است این که هم اصحاب به روایت این ها عمل می کردند و هم شهادت شیخ به این که این ها ثقه هستند، سکونی وثاقتش اثبات می شود و با اثبات وثاقت و با شهادتی که ایشان می دهد که اصحاب به روایت این ها عمل می کنند وثاقت نوفلی هم اثبات می شود چون 90 درصد روایت های سکونی از نوفلی است. اگر گفتند به روایت سکونی عمل می کنند یعنی همین روایت هایی که خارجاً وجود دارد به نام سکونی است توسط نوفلی است و عمل اصحاب به مجموع روایت های یک راوی نشان از وثاقت راوی است ولی اگر عمل به یک روایت خاصی بکنند می گوئیم ممکن است قرینۀ خارجی بوده که باعث عمل می شود. بنابراین در مورد صحت این روایت بحثی نیست مضافاً بر این که مؤیدات دیگری در اعتبار این روایت وجود دارد که پر تکرار ترین روایت علی بن ابراهیم عن ابیه عن النوفلی عن السکونی است بیش از همۀ روایت ها این روایت در کافی روایت شده است مرحوم کلینی که روایت های صحیحه را می خواهد جمع آوری کند قطعاً سلسله سند را موثق می داند که این خودش دلیل بر وثاقت است، حالا اگر کم بود دلیل نمی شد ولی 400 روایت از یک راوی دلیل بر توثیق ایشان می تواند باشد. اکثار روایت علی بن ابراهیم بن هاشم از نوفلی هم دلیل بر وثاقت نوفلی است این که مجموع این قرائن را کنار هم بگذاریم در اعتماد روایت تردیدی نیست البته یک بحثی است که سکونی امامی هست یا امامی نیست؛ مشهور این است که عامی است به همین عبارت شیخ در عدّه هم استناد شده است ولی مرحوم حاجی نوری قرینه ای می خواهد بیارد که امامی بوده و تقیه می کرده؛ به نظر من

قرائن حاجی نوری اطمئنان آور نبود ولی خب از آن طرف هم که حتماً عامی نباشد هم نبود.

نکته ای این روایت در تفسیر عیاشی از اسماعیل بن ابراهیم بن سکونی عن ابی جعفر نقل شده است که ابی جعفر محرف است عن جعفر باید باشد، یک تحریفی که عن جعفر به ابی جعفر است به خاطر نا مأنوس بودن تعبیر جعفر در عصور متأخر است در آن قدیم از امام صادق علیه السلام تعبیر ابی جعفر می شد به خصوص راویانی همچو سکونی حالا اگر عامی باشند این تعبیر زیاد می کردند و این هم از همین باب است که عن جعفر به دلیل نا مأنوس بودن در عصور متأخر به ابی جعفر تبدیل می شده است.